

خرداد ۶۰: دادگاه لازم نیست، درجا بکشید!

سخنان سران جمهوری اسلامی درباره نسل کشی ۳۰ خرداد سال ۶۰

صفحه ۳

حسین مرادیگی (حمه سور)

هرات، می تواند آغاز یک پایان باشد

صفحه ۵

پروین کابلی

سالگرد جنگ ویرانگر ۱۲ روزه:

یکسال قبل چنین گفتیم و نوشتیم!

صفحه ۶

رحمان حسین زاده

جام جهانی،

دو پرچم ارتجاع و غیبت بزرگ انسانیت

صفحه ۸

علی جوادی

توافق در سایه جنگ؛

چرا حاکمان جمهوری اسلامی و دولت آمریکا به نقطه سازش رسیده اند؟

صفحه ۱۲

وریا روشنفکر

زنان افغانستان؛

نوری در تاریکی

سیاوش دانشور

در باره لنین و لنینیسم

با منصور حکمت

در "مارکسیسم و جهان امروز"

صفحه ۲

۸۵۸ مصلحتی کمونیست

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست
Worker-communist Party of Iran -
Hekmatist

۲۳ خرداد ۱۴۰۵ - ۱۳ ژوئن ۲۰۲۶

جنگ آنها، جنگ ما

بعد از آتش بس شکننده، سیر دیپلماسی با اهرم جنگ کنترل شده آغاز شد. دولتهای آمریکا و جمهوری اسلامی و طیف میانجیگران بدنبال فرمولی به اصطلاح "آبرومندان" برای خاتمه جنگ بودند که بتوان از هر سو آنرا "پیروزی" معنی کرد. حال خبر رسمی طرفین اینست که توافق برسر تفاهم نامه ای به نتیجه رسیده، و چنانچه با پرووکاسیونی از سوی جناحهای مخالف از جمله دولت اسرائیل ازهم نپاشد، احتمالاً روز یکشنبه در اروپا امضا میشود.

توافق کنونی بدنبال یک مجموعه حمله نظامی محدود طرفین شکل میگیرد. ما مکرراً تاکید کردیم که هر آتش بسی، هر "صلحی" بین دولتهای تروریست، نه فقط شکننده بلکه تنها وقفه ای میان دو جنگ است. بعبارت دیگر جمهوری اسلامی و دولت آمریکا نه بسمت یک توافق درازمدت - که تا اطلاع ثانوی امری دور از دسترس است- بلکه در وضعیت "صلح مسلح" قرار میگیرند. این وضعیتی است که روابط همچنان اگر نه در حالت جنگی و خصمانه و نه در حالت دوستی و هم پیمانی، بلکه سرد و کنترل شده با کدهای ویژه سیر میکند. حتی بعد از توافق برسر گره گاههای مورد اختلاف کنونی و امضای پیمان به اصطلاح صلح میان

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

جنگ آنها، جنگ ما ...

طرفین، نظر به مسائل و تنش‌های مفتوح منطقه‌ای و رقابتهای جهانی و ژئوپلیتیک، ما هرازچندگاهی با تلافی‌های محدود نظامی مواجه خواهیم بود. مورد آخر درگیری سنگین بدنبال سرنگونی یک هلیکوپتر آپاچی در تنگه هرمز و یکدور حملات سنگین متقابل اما کوتاه مدت و کنترل شده و تلافی‌جویانه، و درعین حال تأکید بر تداوم "آتش بس" و ادامه مذاکره و رسیدن به توافق، بیانگر وضعیت مورد اشاره است.

جنگ ارتجاعی بالائی‌ها، دولتهای سرمایه داری و تروریست آمریکا و اسرائیل و جمهوری اسلامی، فعلاً تمام شد. ختم این جنگ برخلاف شعارها و تبلیغات توخالی طرفین، نظر به محدودیتهای واقعی و پیامدهای وحشتناک‌تر تداوم آن، به طرفین دیکته شد. وقتی ژنرالهای ارتش بیلان خسارات و هزینه نجومی ۱۲ ساعت درگیری را روی میز میگذارند، در واقع از زبان ارتش میگویند "جنگ قابل ادامه نیست و هرچه زودتر باید جمع شود".

مستقل از تمهیدات بالائی‌ها، هر توافقی با استقبال مردمی روبرو میشود که از هر لحظه این جنگ لطمه جانی و مالی و روانی متحمل شدند. پایان جنگ بازار تبلیغات ناسیونال-شوونیستی و جنگ طلبانه را کساد میکند، ماه عسل خیابان برای نظام تمام میشود، مردم و جامعه از دولتی که ادعای "پیروزی" دارد مدعی زندگی ویران شده‌شان خواهند شد. پایان جنگ اپوزیسیون جنگ طلب و مجموعه کسانی که در ارکستر ناهنجار دفاع از ارتش آمریکا و اسرائیل یا دفاع از جمهوری اسلامی و "محور مقاومت" ارتجاعی بصف شدند را منزوی میکند. بررسی ادعاهای طرفین برای "پیروزی" را باید به ژورنالیست‌ها و به متحدان دو اردوی جنگ طلب واگذار کرد. برای ما روشن است و قبل از جنگ بارها گفتیم که جنگ خدمتی بزرگ به جمهوری اسلامی است و علیه کل اعتراض و برآمد توده‌ای و انقلابی و جنبشهایی است که متکی به قدرت اجتماعی خود هستند. اینها امروز فاکت‌اند. این جنگ سرمایه‌داران با اهداف ارتجاعی بود، جنگ ما نبود، برای همین بر "قطع بیدرنگ جنگ" تأکید کردیم و همسوئی با هر سوی اردوی جنگ طلبان را تحت هر عنوان و توجیهی رد کردیم.

جنگ ما ادامه دارد

جنگ اصلی در جامعه اما از کشمکش سیاسی و طبقاتی سربر میکند. جنبشهای اجتماعی شناسنامه‌دار که در مسائل واقعی جامعه ریشه دارند، برابری طلبی و رفع تبعیض که محور و مضمون عمده اعتراضات است، در صفحه دیگری ورق میخورد. تناقض جنگ با تحرک اجتماعی و انقلابی و قیچی کردن آن در همین واقعیت ساده نهفته است که جنگ نتانیاها و ترامپ و خامنه‌ای برای بازتعریف قدرت و سهم بورژواهای متفرقه منطقه‌ای و جهانی است. این اهداف علیه مردم، علیه مبارزه کارگری و انقلابی و علیه هر نوع تحرک

انساندوستانه است. حتی وقتی جامعه‌ای میلیونی برمیخیزد، عده‌ای توطئه میکنند و آگاهانه حرکت مردم علیه فقر و استبداد را به "سناریوی آمریکا و اسرائیل در ایران"، همان حرف خامنه‌ای، تقلیل میدهند و برعکس کشته‌های مردم را ابزاری برای مشروعیت جنگ و تداوم آن میکنند.



اما جنگ کارگر با سرمایه‌دار و دولت اسلامی‌اش، جنگ زنان قهرمان با ارتجاع اسلامی و آپارتاید جنسی، تقابل اردوی آزادیخواهی و انقلابی با نیروهای مدافع و موثلف وضع موجود، تمام نشدنی است. مبارزه طبقاتی که خود را در صورت و اشکال متنوعی از هر منفذ جامعه بیان میکند، موتور محرکه تاریخ تاکنونی بشر است. جنگ‌های ارتجاعی، تنها میتواند لطمه بزند و روند واقعی را عقب بیاورد، قربانی بگیرد و ایدئولوژی ارتجاع را تحبیب کند، اما نمیتواند قلب تپنده تاریخ و زندگی و تلاش روزمره برای تغییر را متوقف کند. این مبارزه در اشکال آشکار و عریان ادامه دارد و چکامه‌اش را از تجارب نبردهای مختلف و افق‌های از وضعیت میگیرد که به گذشته تعلق دارد.

جامعه‌ای که با کشتار مهیب ساکت نمیشود، مردمی که زیر بمب و موشک نان را تقسیم میکنند، کسانی که در متن سلطه قسوت و بیرحمی و کشتار دست یاری به هم میدهند و بر عنصر همبستگی و نوعدوستی چکش میزنند، با خاموش شدن صدای بمب‌ها و گلوله‌ها خود را می‌تکانند، زخمایشان را می‌بندند و دگرباره برمیگردند تا حسابهای قدیم و جدید را با بنیان آن تسویه کنند. آغاز بلافصل اعتراضات کارگری و اجتماعات بازنشستگان سوت این بازگشت بود.

اعتراضات گسترده دانش آموزان

یک مورد دیگر که ظاهراً برای ناظران غیر قابل انتظار بود، اجتماعات گسترده دانش آموزان و داوطلبان کنکور در روز شنبه ۱۶ خرداد ۱۴۰۵ در شهرهای تهران، شیراز، اصفهان، خرم‌آباد، کرمانشاه، تبریز، مشهد، قم و چند شهر استان گیلان مقابل اداره آموزش و پرورش بود. دریچه بروز این اعتراض مصوبه "شورای عالی انقلاب فرهنگی"، که احتساب معدل پایه کلاس یازدهم و دوازدهم تحت عنوان "تأثیر مثبت" در روند پذیرش دانشگاهی اعلام شده بود. دانش آموزان این تغییر ناکهانی برای کنکور ۱۴۰۵ را تبعیض آمیز و بی‌عدالتی نام نهادند و وسیعاً دست به اعتراض زدند. نفس این اعتراض با وسعت جغرافیایی و کمیت آن قابل توجه است. دانش آموز به تاسی از کارگر و دانشجو میگوید: "دانش آموز میمیرد، ذلت نمی‌پذیرد!"

واقعیت اینست که دانش آموزان و دانشجویان به نفس نظام آموزشی که برای خودش تجارتخانه و شاخه‌ای از بیزنس شده است،



اینها محاکمه شان توی خیابان است و وقتی دستگیر شدند و به دادستانی رسیدند محاکمه شده اند و حکمشان اعدام است. ... هرکس در خیابان در درگیری و تظاهرات مسلحانه دستگیر شود بدون معطلی همان شب دونفر پاسدار یا مردم شهادت بدهند که آنها در درگیری بوده اند و علیه نظام جمهوری اسلامی قیام کرده اند کافی است و همان شب اعدام میشود". کیهان ۲۹ شهریور سال

خرداد ۶۰: دادگاه لازم نیست، درجا بکشید!

سخنان سران جمهوری اسلامی درباره نسل کشی

۳۰ خرداد سال ۶۰

حسین مرادبیگی (حمه سور)

از سخنرانی خمینی در آخرین روزهای سال ۵۹ در مورد آزادی زندانیان غیر سیاسی، بقول خمینی کسانی که جرم سیاسی نداشتند، معلوم بود که سران جنایتکار جمهوری اسلامی نسل کشی عظیمی از نیروهای چپ و آزادیخواه و توده کارگر و مردم معترض به جمهوری اسلامی را تدارک میدیدند.

سرانجام در ۳۰ خرداد ۶۰ به فرمان خمینی و وسیله رفسنجانی ها، خامنه ای ها، بهزاد نبوی ها، محتشمی ها، لاجوردی ها، صفوی ها، محسن رضائی ها، محسنی اژه ایها، خلخالی ها، گیلانی ها، ری شهری ها، خوئیینی ها و حجاریان ها ماشین آدم کشی جمهوری راه افتاد تا یکی از عظیم ترین فجایع تاریخ بشری را سازمان دهند و با آن مردم بحرکت درآمده برای رفاه و آزادی و برابری را به خاک و خون بکشند. کمونیستها، رهبران شوراهای کارگری، فعالین سازمان های سیاسی و مردم مخالف، گروه گروه دستگیر و در دادگاههای صحرائی به اعدام محکوم شدند. هرکس که شکل و شمایلش به چپ شبیه بود، دستگیر میشد و درجا کشته میشد.

از این مقطع به بعد بیش از صد هزار انسان را به جرم آزادیخواهی، به جرم مخالفت با حکومت اسلامی، به جرم تسلیم نشدن به قوانین ارتجاعی اسلامی، به جرم اعتصاب برای بهبود شرایط زندگی، به جرم مبارزه برای رفاه و آزادی با قساوت تیر باران کردند و در ادامه آن حدود سه دهه است که فقر و فلاکت و بی حقوقی را به حدود ۷۰ میلیون انسان آزاده در ایران تحمیل میکنند. ماشین آدمکشی اسلامی راه افتاد، تا یکی از هارترین و جنایتکارترین رژیمهای بورژوائی اواخر قرن بیستم را برای تحمیل بی حقوق کامل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به مردم ایران شکل دهد.

آنچه که در زیر میخوانید گوشه هائی از این توحش و بربریت بورژوا اسلامی علیه کمونیستها و دیگر انقلابیون و آزادیخواهان را از زبان معماران و سازماندهندگان این نسل کشی در ایران نشان میدهد:

موسوی تبریزی دادستان کل انقلاب در مصاحبه ای بمناسبت هفته جنگ که در تاریخ ۲۸ شهریور ۶۰ در کیهان چاپ شده است میگوید: "میدانید که این هفته هفته جنگ است ... همین جنگ نبود، جنگ دیگری هم در داخل بود... در این جنگ (داخلی) ما بیشتر زجر کشیدیم (بیشتر وقت صرف کردیم) تا جنگ با صدام" و ادامه میدهد: "هرکس کوکتل بدست گرفت و در برابر نظام جمهوری اسلامی ایستاد،

۶۰. همین آدمکش ادامه میدهد: "یکی از احکام جمهوری اسلامی این است که هرکس در برابر نظام و امام عادل بایستند کشتن او واجب است، اسپرش را باید کشت و زخمی اش را زخمی تر کرد که کشته شود... این حکم اسلام است. چیزی نیست که ما تازه آورده باشیم". همانجا گیلانی رئیس دادگاه انقلاب اسلامی چنین میگوید: "اما محارب بعد از دستگیر شدن توبه اش پذیرفته نمیشود و کیفرش همان کیفری است که قرآن بیان میکند. کشتن به شدید ترین وجه، حلق آویز کردن به فضاحت بارترین حالت ممکن و دست راست و چپ آنها بریده شود... اسلام اجازه میدهد که اینها را که در خیابان تظاهرات مسلحانه میکنند دستگیر شوند و در کنار دیوار همانجا آنها را گوله بزنند و از نظر اصول فقهی لازم نیست به داگه بیاورند... اسلام اجازه نمیدهد که بدن مجروح اینگونه افراد باغی به بیمارستان برده شود بلکه باید تمام کشته شود". کیهان ۲۸ شهریور ماه سال ۶۰.

سپس در باره پذیرفتن "توبه" چنین میگوید: "پذیرفتن توبه اینها که (در حالت غیر مسلحانه دستگیر شده باشند) خیلی کار مشکلی است. مگر اینکه حاکم شرع علم پیدا کند. ... و یکی از علامت توبه اینها این است که اسرار و مراکز سازمان و مرکز تسلیحاتی را نشان دهند". همانجا لاجوردی نیز یکی دیگر از جلادان رژیم آشکارا هدف رژیم را از اعدامهای دسته جمعی فوری چنین بیان میکند: "برای اینکه دیگران از این اعدامها درس عبرت بگیرند و بدانند که اگر در تظاهرات مسلحانه دستگیر بشوند جز اعدام کیفر دیگری نخواهند داشت. خلخالی هم که آنهانگام حزب الله داد میزد: "دادگاههای خلخالی ایجاد باید گردد". میگوید: "البته ما کار خود را کرده ایم و بقول معروف بازنشسته شده ایم. اما بالاخره تابع امر امام هستیم. اگر ایشان بفرمایند بله ما قبول میکنیم. حالا در دادگاهها بد کار نمیکند. البته اگر ضرورت اقتضاء کند طوری که رفقا نتوانند درست تصفیه بکنند یا در تشخیص مثلا اینکه چه کسی مرتد است، چگونه مهدورالدم است دچار تردید شوند ما حاضریم". کیهان ۲۹ شهریور ماه سال ۶۰

ربانی املشی دادستان کل کشور میگفت: در صورت لزوم باید مانند امام علی روزی چهار هزار نفر از کفار را سر برید. دیگری نیز میگفت که محدودیت سنی و جنسی برای اعدام وجود ندارد. خمینی نیز در هفته جنگ و آغاز سال تحصیلی ۶۰ میگوید: "علیرغم ادعاها و صفحه ۴

کار یا بیمه بیکاری مکفی!

جنگ آنها، جنگ ما ...

خرداد ۶۰: دادگاه لازم نیست، در جا بکشید!

سخنان سران جمهوری اسلامی درباره نسل کشی ۳۰ خرداد سال ۶۰...

تذکرات گمراه کننده در مورد اولویت جنگ با عراق، بدرستی سرکوب ضد انقلابیون در درجه اول اهمیت قرار داده شده است. "خمینی به دانش آموزان اخطار میکند که به هیچگونه مبارزه ای علیه رژیم اسلامی دست نزنند بلکه همکلاسی های خود را به پاسداران و کمیته چی ها لو دهند. در مورد محاکمه انقلابیون و آزادیخواهان نیز دستور میدهد: "بی کم وکاست قرآن کریم را اجرا نمایند". بعدها خمینی که جمهوری اسلامی را تثبیت شده می بیند، در دی ماه ۶۱ چنین میگوید: "اکنون حال آرامش است، حال آنست که مردم نسبت به سرمایه هایشان اطمینان داشته باشند، بیایند و سرمایه هایشان را بکار بیاورند، نترسند، هیچ احدی حق ندارد به سرمایه هایشان دست بزند، اگر در گذشته با هزار مصیبت یک خانه تیمی میگرفتند، ما همین دیشب ۵۰ خانه تیمی گرفتیم." بعد رادیو و تلویزیون جیره خوارش را ملامت میکند و میگوید: "چرا چند کلمه میگویند، آنهاهم بدون تشکر".

همراه اینها شبکه وسیعی از وزرا و روسای دادگاههای انقلاب اسلامی، از فرماندهان سپاه و سران اطلاعات گرفته تا شکنجه گران و قمه کشها و موتور سواران حزب الله تا خیل امام جمعه ها تا مجاهدین انقلاب اسلامی و خط امامی های دوآتشه و خاتمی و بهزاد نبوی و محتشمی و جلائی پور و گنجی و باقی و دهها تن دیگر از اوباش اسلامی و دوم خردادیهای سابق، مجریان و مبلغین و مشوقین این مسابقه آدم کشی بودند. پادوهای توده ای و اکثریتی نیز بعنوان مدافعین نظام جمهوری اسلامی، رهبران اعتصابات کارگری و دیگر فعالین سیاسی مخالف حکومت اسلامی را به مجریان این نسل کشی لو میدادند و معرفی میکردند.

حکومت آدم کشان اسلامی سرمایه هنوز به حیات ننگین خود ادامه میدهد. اوباش اسلامی هنوز چنگ و دندان نشان میدهد. در این مدت مردم ایران نیز پیکارهای زیادی را علیه جمهوری اسلامی از سر گذارنده اند. جنگی که جمهوری اسلامی حدود سه دهه قبل علیه مردم ایران اعلام کرد همچنان بین ما و مردم و جمهوری اسلامی ادامه دارد. این جنگ را باید ما و مردم ایران با به زیر کشیدن جمهوری اسلامی و به دادگاه سپردن جنایتکاران اسلامی به سرانجام برسانیم. برای این باید سازمان داد. باید مردم را به هم بافت و متحد کرد.

* این مطلب اولین بار در ژوئن ۲۰۰۸ در نشریه مرکزی حزب حکمتیست منتشر شده است.

اعتراض دارند. فرهنگیان به مذهبی و غیر علمی کردن فضای آموزش و مدرسه و تبعیض نهادینه و کشتن تدریجی روان کودکان و نوجوانان اعتراض دارند. آموزش در ایران و کشورهای مشابه یک حق پایه و بدون بحث همگانی نیست، یک امتیاز است؛ امتیازی برای طبقات دارا. وقتی از طبقاتی شدن آموزش در ایران سخن میروند، به واقعیات زشتی اشاره دارد که سلب حق و اختیار را عادی سازی میکند و هر اعتراض به آن را سرکوب میکند.

در کشوری که مدارس انتفاعی و خصوصی با امکانات سفارشی برای طبقات دارا وجود دارد، در همان کشور دانش آموزانی داریم که باید بخشی از روز را کار کنند و یا بدلیل فقر خانواده و ناتوانی از تامین شهریه و هزینه های دیگر، از نفس مدرسه رفتن محروم میشوند؛ اعتراض نمیتواند با هیچ ابزاری منکوب و متوقف شود. این دانش آموزان عمدتاً فرزندان کارگران و محرومانند که خواهان آموزش رایگان برای همگان و رفع تبعیض در نظام آموزشی هستند. امری که کمونیست ها و جنبش کارگری و معلمان همین دانش آموزان سالها بر آن تاکید کردند.

واکنش دانش آموزان و جوانان هشیاری که در مدتی کوتاه توانستند چنین اعتراضی را سازمان دهند، قابل تحسین و خود یک درس مهم است؛ درس مبارزه و اتحاد و تشکل برای رفع تبعیض. این پتانسیل را باید بطور دقیق شناخت، این همان ظرفیتهائی است که هرازچند گاهی جایی بیرون میزند و ناظران را شوکه میکند. زیر پوست این شهرهای فقر زده و غمزه و گلوله و بمب زده خونین، غلیانی در جریان است که هر آینه میتواند مثل کوه آشفشان فوران کند.

دانش آموزان و دانشجویان ضروری است این ظرفیتهای را به تشکل و سازمان در سطوح مختلف بدل کنند. ایجاد شوراهای دانش آموزی و دانشجویی، گسترش کانونها و شبکه های مبارزاتی یک ضرورت پیشبرد و تداوم سازمانیافته تر اعتراضات جاری است. نه به آموزش مذهبی و تجاری! آموزش رایگان و همگانی در تمام سطوح یک حق پایه کلیه شهروندان است!

سردبیر.

برنامه های تلویزیون پر تو،

رسانه حزب کمونیست کارگری - حکمتیست را بطور زنده

از طریق کانال آلترناتیو شورایی در اینترنت دنبال کنید و

به کارگران و دوستانتان معرفی کنید.

آدرس خط زنده:

<https://alternative-shorai.tv/>

۱۲ ژوئن ۲۰۲۶

هرات، می‌تواند آغاز یک پایان باشد

پروین کابلی

روز سه‌شنبه ۱۹ خرداد ۱۴۰۵، تظاهرات زنان در هرات با شعار «کار، تحصیل، آزادی» شوکی بر پیکر فرسوده و متعفن حکومت طالبان وارد کرد. این همان صدایی بود که قرار بود شنیده نشود، سخن نگویید و دیده نشود. با طنین صدای معترض، دهها نفر از مردان آزادی‌خواه نیز به زنان پیوستند و نشان دادند که آزادی زن، آزادی جامعه است. تاریخ نشان داده است که بدون آزادی زنان، رهایی جامعه دست‌نیافتنی خواهد بود.

هم‌سرنوشتی زنان افغانستان و ایران در چند دهه اخیر، با عروج اسلام سیاسی، به یکدیگر گره خورده است. به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی در ایران و طالبان در افغانستان در این برهه ی تاریخی، این هم‌سرنوشتی را ضروری تر و فوری تر کرده است. موج اعتراضات سال‌های اخیر، به‌ویژه خیزش ژینا یا «زن، زندگی، آزادی» در سال ۱۴۰۱ که جهان را تکان داد، بدون تردید به‌عنوان تجربه‌ای مهم بر جنبش اعتراضی زنان افغانستان تأثیر گذاشته است. اگر چه مهاجرت میلیونی افغانستانی‌ها به ایران در دهه‌های اخیر این پیوند را عمیق‌تر کرده و میان هزاران خانواده افغانستانی و ایرانی در دو سوی مرز، روابطی نزدیک ایجاد کرده است که گسستن آن آسان نیست و به‌راحتی کنار گذاشته نمی‌شود. بسیاری از شهروندان افغانستانی ساکن ایران در سال‌های اخیر به دلیل تبعیض‌های نژادپرستانه مورد آزار و اذیت قرار گرفته‌اند و از سوی دیگر، در اعتراضات سال‌های اخیر ایران نیز در کنار سایر معترضان همانند شهروند ایرانی، علیه وضعیت موجود ایستاده‌اند و برخی از آنان جان خود را از دست داده‌اند.

در هفته گذشته، چیمین حسین‌زاده، اهل بوکان، که سال‌ها با مردی افغانستانی زندگی کرده بود و دارای فرزند یا فرزندان بود، به دست افراد وابسته به طالبان کشته شد. بنا بر گزارش‌ها، او زمانی جان باخت که در برابر ریوده شدن دختر ۱۵ ساله‌اش مقاومت کرد. در جریان این درگیری، هم مادر و هم دختر بر اثر تیراندازی جان خود را از دست دادند.

موقعیت وخیم زنان در افغانستان، در چنگال ظلم و سرکوب طالبان، تا حد زیادی در سایه بند و بست‌های جامعه ی جهانی قرار گرفته است. در این سکوت تاریخی، بسیاری از جریان‌های مدعی دفاع از حقوق زنان نیز نتوانسته‌اند صدای زنان افغانستان باشند. دیدبان حقوق بشر در بیانیه‌ای از «استفاده بیش از حد از زور توسط طالبان علیه معترضان» انتقاد کرده است. هنگامی که زنان از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی خود محروم‌اند، صرف انتقاد از «استفاده بیش از حد از زور» نمی‌تواند پاسخگوی عمق این فاجعه باشد، بلکه نشان از ریاکاری این سازمانهاست. دکان این جانیان را باید تخته کرد و به جرم جنایتهای

بیشمار علیه زنان و مردم محورم افغانستان محاکمه کرد.



پرونده نوریه، دختری که خود را پسر معرفی می‌کرد تا بتواند با کار در یک قهوه‌خانه خانوادهاش را از گرسنگی نجات دهد، نمادی تاسف بار از وضعیت زنان افغانستان است. آنچه

امروز در افغانستان جریان دارد، تنها آپارتاید جنسیتی نیست؛ بلکه شکلی سازمان‌یافته از سلب حق زیستن از نیمی از جامعه است. تبعیض و آپارتاید جنسیتی حاکم بر زنان افغانستان همه مرزها را درنوردیده است.

انسانی که هنگام بیماری حق مراجعه مستقل به پزشک را ندارد و یا با محدودیت خروج از خانه روبه‌روست، چگونه می‌تواند زندگی عادی داشته باشد؟ صدایی که سال‌هاست به‌طور رسمی سرکوب شده است، چگونه می‌تواند خاموش بماند؟ آنچه در افغانستان در حال رخ دادن است، انفجاری از اعماق جامعه است. در بطن همه این ممنوعیت‌ها، آتشفشانی در حال فوران است. این همان پتانسیل انقلابی است که در ایران نیز سر برآورد.

حرکت زنان هرات در افغانستان با شعار «کار، تحصیل، آزادی» می‌تواند نویدبخش آغاز یک پایان باشد؛ آغاز مبارزه‌ای جدی برای حق حیات، کرامت انسانی و آزادی. در این حرکت برحق، مردان آزادی‌خواه هرات نیز به زنان پیوستند. این همراهی نشان می‌دهد که بخش آگاه و آزادی‌خواه جامعه افغانستان در کنار این حرکت برابری‌طلبانه ایستاده است و زنان تنها نیستند. آزادی زنان می‌تواند سرآغاز آزادی کل جامعه باشد؛ زیرا بدون آزادی زنان، هیچ جامعه‌ای آزاد نخواهد بود.

مبارزه زنان افغانستان باید از سوی سازمان‌ها و فعالین جنبش‌های برابری‌طلب زنان در خاورمیانه و به‌ویژه در کشورهایی که تحت سلطه قوانین تبعیض‌آمیز و مردسالارانه قرار دارند، مورد حمایت بدون قید و شرط قرار گیرد. ما فعالان حقوق زنان در ایران، با تکیه بر تجربه‌ها و دستاوردهای خود، می‌توانیم همراه با زنان افغانستان و سایر جنبش‌های برابری‌طلب در کشورهایی مانند تونس، عراق و ترکیه، صفتی قدرتمند از آزادی‌خواهان را شکل دهیم و جبهه‌ای متحد برای دفاع از حقوق زنان و آزادی‌های انسانی ایجاد کنیم. بدون شک همانطور که تاریخ مبارزات زنان در ایران نشان داده است این حرکت، بیشترین سمپاتی و طرفداری را در میان میلیون انسان مبارز کسب خواهد نمود.

زنان در کشورهای تحت سلطه حکومت‌های اسلامی در یک مقطع تاریخی مهم قرار گرفته‌اند. اگر جنبش آزادی زن به‌صورت متحد و هماهنگ عمل کند، می‌تواند به دستاوردهای مهمی دست یابد و فصل تازه‌ای در تاریخ مبارزات آزادی‌خواهانه رقم بزند. پیروزی در هر جبهه، گامی مهم برای پیشروی در همه ی جبهه‌های دیگر خواهد بود.

۱۲ ژوئن ۲۰۲۶

برابری بیقید و شرط زن و مرد در تمام شئون اجتماعی!

سالگرد جنگ ویرانگر ۱۲ روزه:

یکسال قبل چنین گفتیم و نوشتیم!

رحمان حسین زاده

امروز ۲۳ خرداد ۱۴۰۵ - ۱۳ ژوئن ۲۰۲۶ سالگرد شروع جنگ ۱۲ روزه دولت نسل کش اسرائیل و آمریکا با جمهوری اسلامی است. جنگ ارتجاعی دوازده روزه واهمه آغاز کشمکش نظامی دولت‌های تروریست آمریکا- اسرائیل - جمهوری اسلامی را شکست. آغازگر فاز جدیدی از میلیتاریسم و شرایط زندگی در خاورمیانه و در جغرافیای ایران شد. زمینه های جنگ ۳۹ روزه با همه تبعات ضد انسانی آن را مهیا کرد. در همان دقایق اولیه جنگ دوازده روزه سال قبل و با شلیک اولین بمب و موشک‌های ویرانگر در نشریه کمونیست هفتگی شماره ۱۰۶ در حال انتشار در ظرفیت سردبیر وقت نشریه مطلب زیر را نوشتم. در مورد عواقب دهشتناک آن جنگ هشدار دادیم. قطع بیدرنگ جنگ را مطرح کردیم. بر سیاست‌های روشن بینانه و از قبل اتخاذ شده در اجلاس رهبری حزب حکمتیست در قبال جنگ و پیامدهای زاینبار آن تأکید کردیم. مطلب زیر را دوباره مطالعه کنید و در مورد مواضع اعلام شده یک سال قبل در آن منصفانه قضاوت کنید.

یادداشت آخر!

حملات نظامی و جنگ ارتجاعی باید متوقف شود!

در آخرین لحظه ها که نشریه کمونیست هفتگی آماده انتشار بود. در نیمه شب بیست و سوم خرداد ۱۴۰۴ خبرگزاریها اعلام کردند، حملات نظامی ارتش اسرائیل مستقیماً با فرمان نتانیاہوی جنایتکار و طبعاً با تأیید و حمایت دولت ترامپ به داخل ایران شروع شده است. در آغازین حملات نظامی اگر چه هنوز اخبار دقیق و کاملی از دامنه این عملیات‌های جنگی و اهداف نظامی در دست نیست، اما خبرهای اولیه خود جمهوری اسلامی از کشته شدن حسین سلامی فرمانده سپاه پاسداران و چند تن دیگر از فرماندهان و مسئولین بالای جمهوری اسلامی حکایت دارد. ما بارها تأکید کردیم، عملیات‌های نظامی و جنگ احتمالی بین حکومت‌های فاشیست جمهوری اسلامی و اسرائیل با حمایت و دخالت مستقیم دولت آمریکا تماماً جنگ ارتجاعی و بر علیه منافع کارگران و مردم ایران است. این جنگ ارتجاعی محکوم و باید متوقف شود. جنگ تروریست‌ها در درجه اول به مبارزه جاری برای سرنگونی انقلابی جمهور اسلامی ضربه میزند. رژیم با استفاده از شرایط جنگی، در عین بند و بست با دولتها به مردم و جنبش‌های جاری تهاجم خواهد کرد. فضای جنگی و انتظار و جنگ در هر سطحی، علیه روند مبارزه انقلابی است و زمینه عروج نیروهای ضد جامعه و فالانژ و سناریوی



سیاهی و قیچی کردن موقت مردم از سیاست خواهد بود. باید موكداً تکرار و تأکید کرد که چنین جنگی به مبارزه مردم ایران فرصت نمیدهد بلکه به تداوم سلطه خونین جمهوری اسلامی خدمت میکند. تروریسم و قلدری میلیتاریستی تنها نیروهای واپسگرا و فاشیست و ابوزیسیون راست ایران را تقویت میکند و مخاطرات وسیعی برای

جامعه و مردمی دارد که تلاش دارند رژیم اسلامی را سرنگون کنند. این رقابت جنگی و ارتجاعی بخشی از "نظم نوین خاورمیانه" و ارتجاعی مورد نظر ترامپ، نتانیاہواست. ما همواره و از جمله در مقطع شرایط جنگی و موشک پراکنیها میان دولتهای مرتجع اسرائیل و جمهوری اسلامی در اکتبر ۲۰۲۴، در بیانیه پلنوم ۴۹ حزب حکمتیست اعلام کردیم:

"این جنگ ما و طبقه کارگر نیست، جنگ ما زنان و نسل جدید نیست، این جنگ سرمایه داران و دولتهای تروریستی است و قرار است هزینه آنرا شهروندان و طبقه کارگر ایران و اسرائیل و آمریکا بپردازند. سیاست محوری حزب حکمتیست در دوره جنگ، گسترش مبارزه انقلابی برای سرنگونی جمهوری اسلامی و تلاش برای به شکست کشاندن افق ارتجاعی "نظم نوین خاورمیانه" است. کمونیست‌ها و طبقه کارگر در کشورهای منطقه و جهان ضروری است در مقابل افق بورژوائی نظم ارتجاعی خاورمیانه، بر انترناسیونالیسم و همبستگی طبقاتی کارگران در جهان و منطقه و بر بمیدان کشیدن صفوف سکولار و پیشرو و سوسیالیست در خاورمیانه برای یک همزیستی پایدار، بر سرنگونی دولتهای استبدادی و مذهبی و اسلامی، بر حمایت از مبارزه انقلابی در ایران تأکید کنند.

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست در دوره جنگ بیش از هر زمان بر منفعت مستقل طبقه کارگر و اهداف کارگری و ضد کاپیتالیستی تأکید دارد. بهترین مخالفت با تبلیغات جنگی و جنگ تروریستها، گسترش اعتصاب و اعتراض و مبارزه انقلابی علیه رژیم اسلامی است. در صورت وقوع جنگ؛ شرایط کار ما تغییر میکند نه سیاستها و اهدافمان. در این دوره پاسخ به الزامات محوری مبارزه طبقاتی، درک شرایط جدید برای عمل انقلابی و سوسیالیستی، دست بردن به هر اقدامی که نیاز زمانه و شرط تقویت جامعه و جنبش‌های پیشرو است، از وظایف کمونیست‌هاست. جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر، اردوی آزادی و برابری، نه در اهداف جنگ و نه در صفوف دولتهای تروریست درگیر جنگ و نه در سیاست موثلفین آنها شریک نیست. ما علیه همه آنها هستیم و سرنگونی و انقلاب کارگری را تنها پاسخ جامع به این اوضاع میدانیم.

سیاست ما درعین حال بسیار صریح علیه تبلیغات جنگ طلبانه و شوونیستی و ناسیونالیستی و علیه سیاست دفاع از حکومت اسلامی است. سیاست انترناسیونالیستی کارگری علیه جنگ

صفحه ۷

نه قومی، نه مذهبی، هویت انسانی!

نهادهای همیاری را در شهر و محله و محل کار وزیست ایجاد کنیم

مردم، آزادیخواهان!
برای مقابله با مصائب تحمیلی جنگ به نیروی متحد و متشکل نیازمندیم. برای یاری رسانی به هم، نهادهای همیاری را در هر محله و شهر و محل کاروزیست سازمان دهیم. با اتکا به شبکه ها و کمیته ها و نهادهای همیاری مردمی، نیازمندیها و مایحتاج روزمره را برای مردم محله و شهر و به ویژه مناطق صدمه دیده جنگی تأمین کنیم. از آوارگان جنگی استقبال کنیم. آنها را در کنار خود اسکان دهیم. معالجه زخمی ها و صدمه دیدگان را تضمین کنیم.

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

اسفند ۱۴۰۴



سالگرد جنگ ویرانگر ۱۲ روزه:

یکسال قبل چنین گفتیم و نوشتیم ...

سرمایه داران اساساً علیه بورژوازی "خودی"، سیاستی در دفاع از همسرنوشتی کارگران و مردم آزادیخواه در منطقه و جهان، مسئول در مقابل فرقه ها و دستجات آوانتوریست و سناریوی سیاهی که چنین اوضاعی شرایط خوبی برای رشد آنهاست، آمادگی برای مواجهه با هر خلأ قدرتی که ممکن است در هر مقطع رخ بدهد و پر کردن آن با قدرت مستقیم کارگری و توده ای و انقلابی است.

دولت نژادپرست و آپارتاید مذهبی اسرائیل نمیتواند "ناجی" مردم ایران باشد، سرنگونی رژیم اسلامی و پایان دادن به ارتجاع مذهبی در منطقه امر جنبش کمونیسم کارگری و حزب حکمتیست، کار طبقه کارگر سوسیالیست، امر زنان و نسل جدید برابری طلب و انقلابی است. رهبران کارگری و کمونیست ها باید در ایندوره برای سلب قدرت از بورژوازی تلاش شان را متمرکز کنند. فراخوان ما به طبقه کارگر و مردم آزادیخواه جهان اینست که علیه جنگ تروریستها و در دفاع از مبارزه مردم ایران برای سرنگونی جمهوری اسلامی بمیدان بیایند. "این جنگ ما نیست، جنگ سرمایه داران است!"، "با تمام قوا برای سرنگونی جمهوری اسلامی!"، "علیه جنگ کاپیتالیستها، زنده باد انقلاب کارگری!"

سردبیر .

بیست و سوم خرداد ۱۴۰۴

به نقل از نشریه کمونیست هفتگی ۸۰۶

"دنیا بدون فراخوان

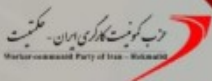
سوسیالیسم، بدون امید

سوسیالیسم و بدون

"خطر"

سوسیالیسم به چه

منجلاپی بدل می شود"



منصور حکمت را بخوانید

و به دیگران معرفی کنید!

<http://hekmat.public-archive.net>

جام جهانی،

دو پرچم ارتجاع و غیبت بزرگ انسانیت

علی جوادی

فوتبال، ناسیونالیسم و مصادره انسان

هر چه به آغاز جام جهانی نزدیک‌تر می‌شویم، صحنه‌ای آشنا بار دیگر در برابر ما ظاهر می‌شود. از یک سو مدافعان جمهوری اسلامی با پرچم رسمی حکومت، با تبلیغات حکومتی، با ناسیونالیسم حکومتی و با تلاش برای مصادره احساسات مردم به نفع حکومت اسلامی صف کشیده‌اند.

از سوی دیگر سلطنت‌طلبان با پرچم شیر و خورشید و فراخوان‌های پر سر و صدا برای حضور در استادیوم‌ها به میدان آمده‌اند؛ جریانی که می‌کوشد تیم ایران را "تیم جمهوری اسلامی" معرفی کند.

یکی مردم را به زیر پرچم حکومت اسلامی فرا می‌خواند. دیگری مردم را به زیر پرچم کهنه سلطنت. یکی شکست تیم ایران را شکست کشور می‌داند. دیگری شکست تیم ایران را شکست جمهوری اسلامی. یکی از برد تیم به وجد می‌آید چون آن را موفقیت حکومت می‌داند. دیگری از باخت تیم به وجد می‌آید چون آن را شکست حکومت می‌بیند.

در ظاهر دو جبهه در برابر هم قرار گرفته‌اند. اما اگر پرده‌های تبلیغات کنار زده شود، حقیقتی ساده آشکار می‌شود: ما با جدال دو روایت ارتجاعی از یک جهان روبرو هستیم. دو روایت از یک سنت. دو روایت از ناسیونالیسم. اختلاف آنها بر سر آزادی انسان نیست. بر سر برابری نیست. بر سر رفاه نیست. بر سر پایان دادن به فقر، تبعیض، سرکوب و استثمار نیست. اختلاف آنها بر سر این است که چه کسی حق دارد به نام مردم و در سنت این جماعت به نام "ملت" و یا "امت" سخن بگوید. یکی با پرچم اسلام و دیگری با پرچم شیر و خورشید.

فوتبال در ایران نمی‌تواند غیرسیاسی باشد

بعضی‌ها می‌گویند فوتبال را سیاسی نکنید. اما در ایران مسئله این نیست که کسی بخواهد یا نخواهد فوتبال را سیاسی کند. جمهوری اسلامی دهه‌هاست که فوتبال را مانند دانشگاه، هنر، موسیقی، پوشش، شادی و حتی خصوصی‌ترین عرصه‌های زندگی مردم به میدان سیاست تبدیل کرده است. بنابراین پرسش واقعی این نیست که آیا فوتبال سیاسی است یا نه. فوتبال در ایران مدت‌هاست سیاسی شده است.

پرسش واقعی این است که در برابر این سیاسی شدن چه موضعی باید گرفت؟ آیا باید پشت پرچم جمهوری اسلامی صف کشید؟ آیا باید پشت پرچم سلطنت صف کشید؟ یا باید از زاویه‌ای دیگر به این پدیده نگاه کرد؟ در جمهوری اسلامی هر چیزی که لمس شود سیاسی می‌شود. ورزشگاه سیاسی می‌شود. موسیقی سیاسی می‌شود. رقص سیاسی می‌شود. پوشش سیاسی می‌شود. حتی نفس کشیدن انسان نیز سیاسی می‌شود.

واکنش مردم به این وضعیت نیز ناگزیر سیاسی است.

اما مسئله فقط این نیست. در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی امکان تجمع آزادانه سیاسی عملاً وجود ندارد. خیابان‌ها کنترل می‌شوند. میدان‌ها کنترل می‌شوند. دانشگاه‌ها کنترل می‌شوند. احزاب ممنوع‌اند. تشکل‌ها سرکوب می‌شوند. به همین

دلیل هر جا که هزاران نفر بتوانند به طور قانونی گرد هم بیایند، بالقوه به عرصه اعتراض سیاسی تبدیل می‌شود. از این زاویه اگر مسابقات جام جهانی در خود ایران برگزار می‌شد، استادیوم‌ها صرفاً محل تماشای فوتبال نبودند. استادیوم‌ها می‌توانستند به یکی از معدود فضاهای تجمع توده‌ای و به صحنه‌ای برای اعتراض علیه جمهوری اسلامی تبدیل شوند.

حضور زنان، شعارهای اعتراضی، نمایش نمادهای مقاومت اجتماعی، ابراز خشم انباشته شده مردم؛ همه اینها می‌توانست ورزشگاه را به چیزی فراتر از یک مسابقه فوتبال تبدیل کند. اما استادیوم‌های اروپا و آمریکای شمالی چنین جایگاهی ندارند. در آنجا کمتر کسی برای مخالفت با حکومت ناچار است به ورزشگاه پناه ببرد. تجمع عمدتاً آزاد است. تظاهرات معمولاً آزاد است. میتینگ‌سیاسی عمدتاً، هر چند مشروط، آزاد است. فعالیت سیاسی علیرغم محدودیت‌های مادی، به لحاظ حقوقی آزاد است. به همین دلیل بخش بزرگی از آنچه امروز در اطراف مسابقات تیم ایران در خارج کشور شکل می‌گیرد، نه ادامه مستقیم مبارزه مردم علیه جمهوری اسلامی، بلکه رقابت نیروهای سیاسی برای مصادره افکار عمومی و احساسات مردم در ایران است.

پروژه جمهوری اسلامی: مصادره مردم به نام کشور

جمهوری اسلامی بیش از چهار دهه است که یک دروغ بزرگ را تکرار می‌کند: حکومت همان کشور است. در این روایت، مخالفت با حکومت به مخالفت با ایران و مردم تبدیل می‌شود. مخالفت با جمهوری اسلامی به دشمنی با مردم تبدیل می‌شود. شکست حکومت به شکست کشور تبدیل می‌شود. این همان ترفند کهنه تمام حکومت‌های استبدادی است. حکومت خود را جای جامعه می‌نشانند. خود را جای مردم می‌نشانند. خود را جای کشور می‌نشانند.

وقتی تیم فوتبال ایران پیروز می‌شود، دستگاه تبلیغاتی حکومت تلاش می‌کند آن را موفقیت جمهوری اسلامی معرفی کند. وگویی میلیون‌ها انسانی که از جمهوری اسلامی متنفرند موظف‌اند موفقیت‌های ورزشی را به حساب حکومت بنویسند. این همان مصادره سیاسی است. همان جعل تاریخی است. همان دزدی هویت اجتماعی است.

پروژه سلطنت: مصادره نفرت مردم به نام تاج

اما آن سوی میدان نیز چیز متفاوتی وجود ندارد. سلطنت‌طلبان تلاش می‌کنند نفرت مردم از جمهوری اسلامی را به حمایت از

جام جهانی،

دو پرچم ارتجاع و غیبت بزرگ انسانیت ...

سلطنت تبدیل کنند. آنها می‌گویند تیم ایران، تیم جمهوری اسلامی است. می‌گویند شکست تیم ایران شکست رژیم است. می‌گویند مردم باید با پرچم شیر و خورشید در ورزشگاه‌ها حاضر شوند.

اما پرسش ساده‌ای وجود دارد: چرا باید شکست چند فوتبال‌بست، شکست حکومت تلقی شود؟ چه رابطه‌ای میان گل خوردن یک تیم و سرنگونی جمهوری اسلامی وجود دارد؟ چه رابطه‌ای میان نتیجه یک مسابقه فوتبال و آزادی مردم برقرار است؟ اگر فردا تیم ایران قهرمان جهان شود آیا جمهوری اسلامی نجات پیدا کرده است؟ اگر فردا ایران در دور اول حذف شود آیا جمهوری اسلامی سقوط کرده است؟

پاسخ روشن است. هیچ‌کدام. اما این منطق زمانی قابل فهم می‌شود که بفهمیم مسئله در این میدان آزادی مردم نیست. مسئله تصاحب احساسات مردم است. سلطنت‌طلبان نیز مانند جمهوری اسلامی تلاش می‌کنند فوتبال را به ابزار تبلیغاتی پروژه سیاسی خود تبدیل کنند. یکی پرچم جمهوری اسلامی را بر دوش فوتبال می‌اندازد. دیگری پرچم سلطنت را. اما در هر دو حالت، فوتبال به گروگان سیاست‌های ارتجاعی تبدیل می‌شود.

برد تیم ایران، برد آزادی نیست

یکی از خطرناک‌ترین توهمات موجود این است که برد یا باخت تیم ایران را با پیروزی یا شکست آزادیخواهی یکی بدانیم. این یک خطای سیاسی بزرگ است. اگر تیم ایران قهرمان جهان شود، نه زندان‌ها باز می‌شوند، نه حجاب اسلامی لغو می‌شود، نه کارگران به حقوق خود می‌رسند و نه آزادی بیان برقرار می‌شود. و اگر تیم ایران در همان دور اول حذف شود، نه جمهوری اسلامی سقوط می‌کند، نه مردم آزاد می‌شوند و نه برابری برقرار می‌شود.

آزادی محصول مبارزه اجتماعی است. برابری محصول مبارزه اجتماعی و طبقاتی است. کرامت انسان محصول مبارزه اجتماعی است. هیچ‌کدام از اینها از نتیجه مسابقات فوتبال بیرون نمی‌آید. اینکه جمهوری اسلامی پیروزی تیم را به حساب خود بنویسد مضحک است. اما اینکه سلطنت‌طلبان شکست تیم را پیروزی خود بدانند نیز به همان اندازه مضحک است. هر دو در حال تجارت روی احساسات مردم‌اند. هر دو می‌کوشند رنج، امید، نفرت و آرزوهای میلیون‌ها انسان را به سرمایه سیاسی خود تبدیل کنند. و این دقیقاً جایی است که باید تلاش کرد جامعه از هر دو صف فاصله بگیرد.

فوتبال، سرمایه، ناسیونالیسم و پرچم انسان

اما اگر در همین نقطه متوقف شویم، هنوز به ریشه مسئله

نرسیده‌ایم. زیرا مشکل فقط جمهوری اسلامی نیست. مشکل فقط سلطنت‌طلبان نیست. مشکل فقط دعوا بر سر این نیست که کدام پرچم باید در استادیوم بالا برود. پرسش عمیق‌تر این است: چرا اساساً باید سرنوشت و احساسات میلیون‌ها انسان به پرچم‌ها گره بخورد؟ چرا باید نتیجه یک مسابقه فوتبال به مسئله‌ای "ملی" تبدیل شود؟ چرا باید از انسان‌ها خواسته شود که خود را نه به عنوان انسان، بلکه به عنوان اعضای یک ملت تعریف کنند؟ برای پاسخ به این پرسش باید از سطح سیاست روزمره فراتر رفت و به رابطه فوتبال، سرمایه و ناسیونالیسم نگاه کرد.

فوتبال؛ یک صنعت عظیم سرمایه‌داری

فوتبال سال‌هاست که یک بازی ساده نیست. فوتبال یک صنعت جهانی است. صنعتی که سالانه صدها میلیارد دلار سرمایه را به گردش درمی‌آورد. شبکه‌های تلویزیونی، شرکت‌های تبلیغاتی، برندهای ورزشی، شرکت‌های شرط‌بندی، صنایع گردشگری، شرکت‌های هواپیمایی، بانک‌ها، رسانه‌ها و هزاران بنگاه اقتصادی دیگر به این صنعت متصل‌اند.

بازیکنان ستاره، کارکنان فوق‌العاده گران‌قیمت این صنعت‌اند. باشگاه‌ها بنگاه‌های اقتصادی‌اند. مدیران باشگاه‌ها مدیران سرمایه‌اند. و هواداران بخش بزرگی از بازار مصرف این صنعت را تشکیل می‌دهند. در سطح باشگاهی، رقابت میان تیم‌ها در نهایت رقابت میان بخش‌های مختلف سرمایه است.

اما در سطح ملی و در جام جهانی، ماجرا حتی یک گام فراتر می‌رود. اینجا دیگر فقط رقابت میان باشگاه‌ها نیست. اینجا دولت‌ها وارد میدان می‌شوند. پرچم‌ها وارد میدان می‌شوند. سرمایه‌ها وارد میدان می‌شوند. دستگاه‌های تبلیغاتی دولت‌ها وارد میدان می‌شوند. در ظاهر یازده بازیکن در برابر یازده بازیکن قرار گرفته‌اند. اما در واقع دولت‌ها، رسانه‌ها، افشار سرمایه و دستگاه‌های تبلیغاتی در حال رقابت‌اند. جام جهانی فقط مسابقه فوتبال نیست. ویتترین جهانی رقابت دولت‌ها و سرمایه داران است.

ناسیونالیسم؛ زبان سیاسی رقابت سرمایه‌ها

اما چگونه رقابت دولت‌ها و سرمایه‌ها به مسئله میلیون‌ها انسان تبدیل می‌شود؟ اینجا است که ناسیونالیسم وارد صحنه می‌شود. وظیفه ناسیونالیسم آن است که رقابت دولت‌ها را به رقابت مردم تبدیل کند. رقابت صاحبان قدرت را به احساسات مردم تبدیل کند. رقابت سرمایه‌ها را به شور و هیجان توده‌ها تبدیل کند. کارگری که هیچ سهمی از ثروت کشور ندارد، باید از "عظمت ملی" احساس غرور کند. جوان بی‌کاری که هیچ نقشی در سیاست‌های دولت نداشته است، باید از شکست یا پیروزی تیم کشورش دچار شادی یا اندوه شود. انسانی که هیچ سهمی در تصمیم‌گیری‌های حاکمان ندارد، باید موفقیت آنها را موفقیت خود بداند. این همان جادوی ناسیونالیسم است.

جام جهانی،

دو پرچم ارتجاع و غیبت بزرگ انسانیت...

شوید. دیگری می‌گوید زیر آن پرچم. یکی از نشان جمهوری اسلامی دفاع می‌کند. دیگری از نشان شیر و خورشید. اما باید پرسید چرا انسان‌ها باید زیر پرچم‌ها صف بکشند. باید پرسید چرا آزادی و برابری قربانی "هویت‌های ملی" شود. اختلاف آنها بر سر اصل پرچم نیست. بر سر رنگ و نشان آن است.

غیبت بزرگ؛ انسان

در تمام این هیاهو یک چیز غایب است. انسان. انسانیت. کیست که نداند جمهوری اسلامی دشمن انسان و انسانیت است. سلطنت طلبان نیز انسان را نه به عنوان فردی آزاد و برابر، بلکه در چهارچوب "عظمت ملی"، "دولت ملی" و سنت سلطنت تعریف می‌کنند. برای جمهوری اسلامی، انسان باید مطیع حکومت اسلام و تابع قوانین اسلام سیاسی باشد. برای سلطنت‌طلبان، انسان باید تابع "عظمت ملی" و تاج و سلطنت و ساواک باشد. برای ناسیونالیسم، انسان فقط تا جایی ارزش دارد که عضو یک "ملت" باشد.

اما آزادیخواهی از نقطه دیگری آغاز می‌شود. از این حقیقت ساده که انسان قبل از آنکه ایرانی، آمریکایی، فرانسوی یا عرب باشد، انسان است. قبل از آنکه مسلمان یا مسیحی باشد، انسان است. قبل از آنکه عضو این ملت یا آن ملت باشد، انسان است. و ارزش او نه از پرچمش، نه از حس تعلق ملیش و نه از دولتش، بلکه از انسان بودنش ناشی می‌شود.

فوتبال علیه ناسیونالیسم

اما نقد ناسیونالیسم و سرمایه به معنای نفی فوتبال نیست. برعکس. شاید یکی از تراژدی‌های دنیای امروز این باشد که یکی از زیباترین جلوه‌های همکاری و خلاقیت انسانی زیر آوار پرچم‌ها، دولت‌ها، سرمایه‌ها و رقابت‌های کور ملی دفن شده است.

فوتبال در ذات خود چیز دیگری است. فوتبال نمایش همکاری است. نمایش اعتماد متقابل است. نمایش هماهنگی میان انسان‌هاست. نمایش پیوند خلاقیت فردی و کار جمعی است. کمتر گل زیبایی حاصل نبوغ یک فرد به تنهایی است. پشت هر گل، ده‌ها حرکت پنهان وجود دارد. دوییدن‌ها، جاگیری‌ها، پاس‌ها، فداکاری‌ها، هماهنگی‌ها و اعتماد متقابل میان انسان‌هایی که برای یک هدف مشترک تلاش می‌کنند. زیبایی فوتبال دقیقاً در همین دیالکتیک نهفته است. در پیوند میان فرد و جمع. در آن لحظه‌ای که خلاقیت یک بازیکن تنها در بستر همکاری دیگران شکوفا می‌شود. و در آن لحظه‌ای که تلاش جمعی از طریق توانایی فردی به نتیجه می‌رسد.

فوتبال در بهترین لحظات خود تصویری از ظرفیت‌های خود جامعه انسانی است. جامعه نیز چیزی جز همکاری میلیون‌ها انسان نیست. هیچ نانو به تنهایی نان تولید نمی‌کند. هیچ کارگری به تنهایی اتومبیل نمی‌سازد. هیچ مهندسی به تنهایی یک شهر را طراحی

ناسیونالیسم از مردم می‌خواهد خود را شریک افتخارات قدرت‌هایی بدانند که در زندگی واقعی سهمی در آنها ندارند. و دقیقاً به همین دلیل است که جام جهانی به یکی از بزرگ‌ترین نمایش‌های ایدئولوژیک جهان معاصر تبدیل شده است. میلیاردها انسان تشویق می‌شوند رقابت میان دولت‌ها را رقابت خود بدانند. رقابت میان سرمایه‌ها را رقابت خود بدانند. افتخار دولت‌ها را افتخار خود بدانند. و شکست آنها را شکست خود.

جام جهانی؛ کارناوال جهانی ناسیونالیسم

جام جهانی فقط یک رویداد ورزشی نیست. جام جهانی بزرگ‌ترین جشن ناسیونالیسم معاصر است. در طول چند هفته، میلیاردها انسان تشویق می‌شوند که فراموش کنند چه کسی هستند و به یاد بیاورند اهل کجا هستند. کارگر ایرانی باید کارگر فرانسوی را رقیب خود بداند. کارگر آرژانتینی باید کارگر برزیلی را حریف خود ببیند. کارگر مراکشی باید از شکست کارگر اسپانیایی خوشحال شود. انسان‌ها نه بر اساس منافع مشترک انسانی، بلکه بر اساس مرزهای سیاسی دولت‌ها به صف می‌شوند. گویی مهم‌ترین مسئله زندگی بشر این است که توپ چند بار از خط دروازه کدام کشور عبور کرده است. پرچم‌ها بالا می‌روند. سرودها خوانده می‌شوند. اشک‌ها ریخته می‌شود. خیابان‌ها پر می‌شود. و برای چند هفته این توهم بازتولید می‌شود که سرنوشت میلیون‌ها انسان به موفقیت یا شکست یازده بازیکن گره خورده است. این دقیقاً همان لحظه‌ای است که ناسیونالیسم وظیفه خود را انجام داده است. انسان را از انسانیت جدا کرده و به سرباز عاطفی یک پرچم تبدیل کرده است.

پرچم؛ "مقدس" ترین کالای ناسیونالیسم

در هیچ عرصه‌ای به اندازه مسابقات ملی فوتبال نمی‌توان قدرت اسطوره پرچم را مشاهده کرد. تکه‌ای پارچه ناگهان به موجودی "مقدس" تبدیل می‌شود. از آزادی مهم‌تر می‌شود. از رفاه مهم‌تر می‌شود. از زندگی واقعی انسان‌ها مهم‌تر می‌شود. می‌توان میلیون‌ها فقیر داشت. می‌توان زندانی سیاسی داشت. می‌توان زنان را سرکوب کرد. می‌توان کارگران را استثمار کرد. اما کافی است پرچم بالا باشد تا از مردم خواسته شود برای مدتی همه این واقعیات را فراموش کنند. ناسیونالیسم دقیقاً همین است. جایگزین کردن انسان با پرچم. جایگزین کردن آزادی با "هویت ملی". جایگزین کردن همبستگی انسانی با وفاداری به دولت‌ها و مرزها.

دعوی امروز جمهوری اسلامی و سلطنت‌طلبان حتی پوچ‌تر از آن چیزی است که در نگاه اول به نظر می‌رسد. یکی می‌گوید زیر این پرچم جمع

جام جهانی،

دو پرچم ارتجاع و غیبت بزرگ انسانیت ...

می‌گیرد. لحظه‌ای که همکاری انسان‌ها به زیبایی تبدیل می‌شود. لحظه‌ای که خلاقیت فردی و توان جمعی به هم گره می‌خورند. در آن لحظه کوتاه، آنچه دیده می‌شود نه پرچم است و نه دولت. نه مذهب است و نه ملیت. بلکه ظرفیت شگفت‌انگیز خود انسان است.

شاید به همین دلیل باشد که آینده‌ای انسانی‌تر نه به نابودی فوتبال، بلکه به رهایی فوتبال از این بار سنگین ناسیونالیسم، دولت، قدرت و سرمایه نیاز دارد. به روزی که انسان‌ها بتوانند از زیبایی بازی لذت ببرند، پی‌آنکه مجبور باشند زیر پرچمی صف بکشند. به روزی که همکاری مهم‌تر از رقابت باشد. انسان مهم‌تر از "ملت"‌ها باشد. و شادی مشترک انسان‌ها مهم‌تر از پیروزی این یا آن کشور. آن روز، فوتبال نه میدان جنگ پرچم‌ها، بلکه جشن توانایی‌های انسان خواهد بود.

ما در این جدال جایی نداریم

به همین دلیل یک انسان آزادیخواه، برابری طلب و سوسیالیست در این نزاع جایی ندارد. نه احدی باید زیر پرچم جمهوری اسلامی بایستد، نه زیر پرچم سلطنت. نه شکست تیم ایران را جشن بگیرد، نه پیروزی آن را پیروزی خود بداند و نه جام جهانی را صحنه تجلی "غرور ملی" و "افتخار ملی" می‌بیند. برای ما مسئله اصلی نه عظمت ملت‌ها، بلکه آزادی انسان‌هاست. نه اعتبار پرچم‌ها، بلکه کرامت انسان‌هاست. نه رقابت میان کشورها، بلکه همبستگی میان انسان‌هاست. جمهوری اسلامی می‌خواهد مردم را پشت پرچم حکومت بسیج کند. سلطنت طلبان می‌خواهند همان مردم را پشت پرچم دیگری بسیج کنند. اما آزادیخواهی نه در سایه اسلام متولد می‌شود و نه در سایه ناسیونالیسم و تاج.

همان‌گونه که رهایی انسان از صندوق رأی حکومت مذهبی بیرون نیامد، از صندوق خاطرات سلطنت نیز بیرون نخواهد آمد. جدال امروز آنها جدال دو روایت از گذشته است. یکی در لباس اسلام سیاسی. دیگری در لباس سلطنت. اما جامعه تشنه آینده است. تشنه جهانی که در آن انسان نه به خاطر ملیت، نه به خاطر مذهب، نه به خاطر قومیت و نه به خاطر پرچمی که بالای سرش تکان می‌خورد، بلکه صرفاً به دلیل انسان بودن محترم شمرده شود.

جام جهانی شروع شد و خواهد رفت. پرچم‌ها بالا خواهند رفت و پایین خواهند آمد. سرودها خوانده خواهند شد و فراموش خواهند شد. اما آنچه باقی می‌ماند نه تعداد گل‌هاست و نه رنگ پرچم‌ها. آنچه باقی می‌ماند نبرد واقعی برای آزادی، برابری و رهایی انسان است. و در آن نبرد، جمهوری اسلامی رو در روی ماست. سلطنت هم همینطور. نه ناسیونالیسم و نه هیچ پرچمی که انسان را به حاشیه می‌راند و هویت‌های کاذب را جایگزین انسانیت می‌کند. تنها پرچمی که ارزش برافراشتن دارد، پرچم آزادی، برابری و کرامت انسان است.

تماشای مسابقات، اما... و با این همه، می‌توان به تماشای فوتبال نشست. می‌توان از یک بازی زیبا لذت برد. می‌توان از یک

نمی‌کند. هیچ انسانی به تنهایی جهان را نمی‌گرداند. تمام ثروت جهان حاصل همکاری، تلاش و تعاون جمعی انسان‌هاست. اما در جامعه سرمایه‌داری این حقیقت وارونه می‌شود. ثروت را میلیون‌ها نفر تولید می‌کنند اما بخش بزرگی از ارزش تولید شده به خود تولیدکنندگان بازمی‌گردد. تعاون اجتماعی وجود دارد، اما ثمره آن خصوصی می‌شود. کار جمعی وجود دارد، اما مالکیت آن فردی است. میلیون‌ها انسان می‌آفرینند، اما اقلیتی کوچک مالک محصول این آفرینش می‌شود.

فوتبال نیز گرفتار شکل دیگری از همین وارونگی شده است. در زمین مسابقه، همکاری، خلاقیت و توانایی‌های انسانی به نمایش درمی‌آید. اما بیرون زمین، دولت‌ها، سرمایه‌ها، رسانه‌ها و ناسیونالیسم این زیبایی را مصادره می‌کنند. گل‌ها را به پرچم‌ها تبدیل می‌کنند. همکاری را به رقابت ملی تبدیل می‌کنند. خلاقیت انسانی را به سرمایه سیاسی تبدیل می‌کنند. و شادی انسان‌ها را به بازار سود و قدرت پیوند می‌زنند. این همان تناقضی است که در کل جامعه سرمایه‌داری نیز وجود دارد. همان‌گونه که تولید ثروت بر پایه همکاری و تعاون اجتماعی میلیون‌ها انسان استوار است اما محصول آن توسط سرمایه تصاحب می‌شود، ثمره آن توسط دولت‌ها، سرمایه‌ها و ناسیونالیسم مصادره می‌شود. در هر دو مورد، آنچه سرچشمه واقعی ارزش و زیبایی است، خود انسان و همکاری انسان‌هاست. اما آنچه در معرض نمایش قرار می‌گیرد، قدرت، سود، پرچم و رقابت دولت‌هاست.

فوتبال در این معنا نه قربانی همکاری انسان‌ها، بلکه قربانی مصادره این همکاری توسط نیروهایی است که هیچ نقشی در خلق آن ندارند. همان‌گونه که سرمایه‌دار خالق ثروت نیست بلکه تصاحب‌کننده ثروتی است که دیگران تولید کرده‌اند، دولت‌ها و ناسیونالیسم نیز خالق زیبایی فوتبال نیستند؛ آنها تنها می‌کوشند زیبایی‌ای را که از همکاری و خلاقیت انسان‌ها زاده شده است به نام خود ثبت کنند. نه سرمایه گل می‌زند، نه پرچم پاس می‌دهد، نه دولت دریبل می‌زند و نه ناسیونالیسم موقعیت خلق می‌کند. همه زیبایی بازی را انسان‌ها می‌آفرینند. اما هنگامی که سوت پایان به صدا درمی‌آید، ارتش سیاستمداران، مبلغان ناسیونالیسم و تاجران سرمایه از راه می‌رسند تا محصول این آفرینش جمعی را به نام خود مصادره کنند.

اما با وجود همه اینها، هنوز هم در دل فوتبال چیزی باقی مانده است که از تمام این مناسبات بزرگ‌تر است. لحظه‌ای که یک پاس دقیق به مقصد می‌رسد. لحظه‌ای که یک حرکت جمعی هماهنگ شکل



سرمایه، تورم مزمن و گسترش فقر دست به گریبان است. در چنین شرایطی، هر دور جدید تنش نظامی فشار مضاعفی بر زندگی میلیون‌ها انسان وارد می‌کند. افزایش قیمت‌ها، کاهش ارزش پول، ناامنی اقتصادی و گسترش بی‌ثباتی اجتماعی، نخستین نتایج هر تشدید تنش نظامی هستند. به همین دلیل، بخشی از حاکمیت

ایران نیز در جستجوی راهی برای کاهش فشارها و خروج از وضعیت کنونی است.

اما درک ماهیت این مذاکرات مستلزم عبور از روایت‌های رسمی هر دو طرف است. آنچه امروز بر سر آن مذاکره می‌شود، نه آزادی مردم ایران است و نه رفاه اکثریت جامعه. موضوع اصلی، تنظیم مناسبات میان دو قدرتی است که هر یک در پی تأمین منافع سیاسی، امنیتی و اقتصادی خود هستند. همان‌گونه که جنگ‌های گذشته برای مردم منطقه آزادی به ارمغان نیاوردند، توافقات احتمالی نیز به خودی خود قرار نیست فقر، بی‌حقوقی، سرکوب یا تبعیض را از میان بردارند.

در این میان تلاش می‌شود جامعه میان دو انتخاب کاذب قرار گیرد؛ یا حمایت از جمهوری اسلامی در برابر آمریکا و اسرائیل، یا امید بستن به فشار و مداخله قدرت‌های غربی برای تغییر اوضاع. اما تجربه چند دهه گذشته نشان داده است که هیچ‌یک از این دو قطب ارتجاعی نماینده منافع مردم نیستند. یک سوی این معادله حکومتی قرار دارد که بقای خود را بر سرکوب سیاسی، محدود کردن آزادی‌ها و تحمیل هزینه بحران‌ها بر دوش مردم بنا کرده است. در سوی دیگر نیز دولت‌هایی قرار دارند که سیاست‌هایشان در منطقه همواره تابع ملاحظات استراتژیک و اقتصادی خودشان بوده است، نه خواست مردم خاورمیانه.

از این رو، ارزیابی توافقات احتمالی باید از زاویه‌ای متفاوت صورت گیرد. مسئله اصلی این نیست که کدام طرف در مذاکرات دست بالا را پیدا می‌کند یا کدام دولت امتیاز بیشتری می‌گیرد. مسئله اصلی آن است که مردم ایران چه جایگاهی در این معادله دارند. واقعیت این است که نه در تصمیم‌گیری برای جنگ از آنان نظر خواسته شده و نه در مذاکرات کنونی نقشی برای آنان در نظر گرفته شده است. مردمی که هزینه جنگ، تحریم، فقر و سرکوب را پرداخت کرده‌اند، همچنان بیرون از اتاق‌های تصمیم‌گیری قرار دارند.

به همین دلیل، حتی اگر توافقی میان حاکمان جمهوری اسلامی و دولت آمریکا امضا شود، نباید آن را پایان بحران دانست. ریشه‌های اصلی بحران در ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی عمیق‌تری نهفته است. تا زمانی که اکثریت مردم از امکان دخالت مستقیم در تعیین سرنوشت خود محروم باشند، تا زمانی که فقر و نابرابری بخش بزرگی از جامعه را در بر گرفته باشد و تا زمانی که سیاست در انحصار دولت‌ها و

توافق در سایه جنگ؛

چرا حاکمان جمهوری اسلامی و دولت آمریکا به

نقطه سازش رسیده‌اند؟

وریا روشنفکر

چند روز پس از یکی از پرتنش‌ترین دوره‌های رویارویی نظامی در خاورمیانه، بار دیگر چشم‌انداز توافق میان حاکمان جمهوری اسلامی و دولت آمریکا در مرکز توجه قرار گرفته است. حملات متقابل، تهدید به گسترش جنگ، دخالت مستقیم آمریکا در درگیری‌ها و ورود منطقه به مرحله‌ای بی‌سابقه از بی‌ثباتی، این تصور را به وجود آورده بود که راه‌حل نظامی به گزینه اصلی طرفین تبدیل شده است. با این حال، درست در اوج تنش‌ها، خبر توقف حمله‌ای که قرار بود از سوی آمریکا انجام شود و همزمان انتشار گزارش‌هایی درباره پیشرفت مذاکرات، بار دیگر نشان داد که در دنیای امروز، جنگ و مذاکره نه دو مسیر متضاد، بلکه دو ابزار مکمل سیاست قدرت هستند.

در تبلیغات رسمی هر دو طرف تلاش می‌شود چنین القا شود که آنچه در جریان است نبردی تاریخی میان دو اردوگاه متخاصم است. اما واقعیت بسیار زمینی‌تر و سیاسی‌تر از این روایت‌هاست. حاکمان جمهوری اسلامی و دولت آمریکا نه به دلیل تغییر ناگهانی در ماهیت خود، بلکه به دلیل محدودیت‌های عینی و هزینه‌های فزاینده جنگ به سمت مذاکره سوق یافته‌اند. جنگی که قرار بود موازنه قوا را تغییر دهد، تاکنون نتوانسته اهداف اصلی هیچ‌یک از طرفین را محقق کند. نه جمهوری اسلامی توانسته موقعیت منطقه‌ای خود را تثبیت کند و نه دولت آمریکا و متحدانش موفق شده‌اند طرف مقابل را به عقب‌نشینی اساسی وادار کنند. نتیجه، شکل‌گیری نوعی بن‌بست است که اکنون خود را در قالب مذاکرات نشان می‌دهد.

برای دولت آمریکا، ادامه یک جنگ گسترده در خاورمیانه به معنای افزایش هزینه‌های اقتصادی، نظامی و سیاسی است. اقتصاد جهانی هنوز از پیامدهای بحران‌های چند سال اخیر فاصله نگرفته و هرگونه اختلال در صادرات انرژی منطقه می‌تواند بر قیمت‌ها، تورم و ثبات بازارهای جهانی تأثیر بگذارد. علاوه بر این، دولت آمریکا با مجموعه‌ای از رقابت‌های ژئوپلیتیکی در نقاط دیگر جهان روبه‌رو است و تمایل ندارد درگیر یک جنگ فرسایشی دیگر شود. از این منظر، توافق احتمالی نه نشانه صلح‌طلبی، بلکه تلاشی برای مدیریت بحران و کاهش هزینه‌هاست.

در سوی دیگر، حاکمان جمهوری اسلامی نیز در موقعیتی قرار ندارند که بتوانند یک رویارویی طولانی‌مدت را بدون هزینه‌های سنگین ادامه دهند. اقتصاد ایران سال‌هاست با تحریم، فساد ساختاری، فرار

جام جهانی،

دو پرچم ارتجاع و غیبت بزرگ انسانیت...

پاس دقیق، از یک حرکت جمعی هماهنگ، از یک دریل خلاقانه و از یک گل تماشایی به هیجان آمد. می‌توان از لحظه‌ای که تلاش جمعی یازده انسان به ثمر می‌نشیند، به وجد آمد. می‌توان زیبایی همکاری، هماهنگی، خلاقیت و توانایی انسان را تحسین کرد. اما بدون آنکه به سرباز یک پرچم تبدیل شد. بدون آنکه شادی و اندوه خود را به دولت‌ها، مرزها و هویت‌های ملی گره زد. بدون آنکه موفقیت این یا آن حکومت را موفقیت خود دانست. بدون آنکه شکست این یا آن کشور را شکست خود تلقی کرد.

می‌توان فوتبال را دوست داشت، بی‌آنکه ناسیونالیست بود. می‌توان از یک مسابقه لذت برد، بی‌آنکه زیر پرچمی صف کشید. می‌توان زیبایی بازی را دید، بی‌آنکه اسیر هیاهوی دولت‌ها، رسانه‌ها و ارتش‌های تبلیغاتی شد. شاید زیباترین شیوه تماشای فوتبال همین باشد. نگاه کردن به زمین مسابقه نه از پشت سنگر ملت‌ها، بلکه از جایگاه انسان. نه از زاویه پرچم‌ها، بلکه از زاویه خود انسان‌هایی که می‌دوند، همکاری می‌کنند، می‌آفرینند و تلاش می‌کنند. در آن لحظه، دیگر مهم نیست بازیکنی که پاس آخر را می‌دهد در کدام کشور به دنیا آمده است. مهم نیست چه پرچمی بالای سر ورزشگاه در اهتزاز است. مهم نیست سیاستمداران چه چیزی را جشن می‌گیرند. آنچه اهمیت دارد، خود انسان است. انسانی که می‌تواند بیافریند. می‌تواند همکاری کند. می‌تواند زیبایی خلق کند. و شاید در نهایت، ارزشمندترین چیز در فوتبال نیز همین باشد: نه پرچم‌هایی که بر فراز ورزشگاه‌ها تکان می‌خورند. نه سرودهایی که دولت‌ها می‌نویسند. نه رقابت "ملت"ها. بلکه لحظه‌ای کوتاه از توانایی شگفت‌انگیز انسان برای خلق زیبایی.

و چه خوب خواهد بود روزی که انسان‌ها بتوانند فوتبال را همان‌گونه تماشا کنند که به یک قطعه موسیقی، یک رقص زیبا یا یک اثر هنری نگاه می‌کنند؛ با تحسین. با لذت. با شور. اما بدون نفرت. بدون مرز. بدون پرچم. و بدون آن همه باری که دولت‌ها، ناسیونالیسم و قدرت بر دوش این بازی زیبا گذاشته‌اند.

۱۲ ژوئن ۲۰۲۶

توافق در سایه جنگ؛

چرا حاکمان جمهوری اسلامی و دولت آمریکا به

نقطه سازش رسیده‌اند ...

نخبگان قدرت باقی بماند، هیچ توافقی نمی‌تواند به معنای حل واقعی مشکلات جامعه باشد.

احتمال دستیابی به نوعی توافق موقت امروز بیش از هر زمان دیگری وجود دارد. اما این توافق، اگر شکل بگیرد، بیش از آنکه محصول آشتی باشد، نتیجه توازن قوای موجود و تلاش برای مدیریت یک بحران پرهزینه خواهد بود. آنچه در این میان نباید فراموش شود این است که منافع مردم نه در جنگ دولت‌ها نهفته است و نه در معامله‌های پشت درهای بسته. آینده‌ای متفاوت تنها زمانی قابل تصور خواهد بود که خود مردم به عنوان یک نیروی مستقل سیاسی و اجتماعی وارد صحنه شوند و سرنوشت خویش را از انحصار دولت‌ها و مراکز قدرت خارج کنند.

۱۲ ژوئن ۲۰۲۶

ملیت بر خلاف جنسیت مخلوق طبیعت

نیست، مخلوق جامعه و تاریخ انسان است.

ملیت از این نظر به مذهب شبیه است. اما

بر خلاف تعلق مذهبی، تعلق ملی حتی در

سطح فرمال هم انتخابی نیست.

بعنوان فرد نمیتوان به ملیت خاصی گروید

و یا از آن برید.

منصور حکمت

ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری

به حزب کمونیست کارگری -

حکمتیست کمک مالی کنید!

در باره لنین و لنینیسم

با منصور حکمت در "مارکسیسم و جهان امروز"

انترناسیونال: در مورد لنین و لنینیسم چطور؟ آیا لنینیسم نیازمند بازبینی نیست؟ آیا شما هنوز خودتان را لنینیست می دانید؟

منصور حکمت: زمانه طوری است که قبل از پاسخ به اینگونه سوالات باید بدوا مقولاتمان را تعریف کنیم. اگر بحث بر سر ارزیابی واقعی از لنین، صحت و اصالت نظرات و پراتیکش از نقطه نظر مارکسیسم، سهمش در تفکر و عمل انقلابی طبقه کارگر و نظیر اینها باشد، باید بگویم که البته من یک لنینیست هستم. بنظر من لنین یک مارکسیست اصیل با برداشتی اساسا درست از این نگرش و یک رهبر صالح جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر جهان بود.

لنینیسم بعنوان یک لقب و "زیرتیتر" متمایز کننده جناحها و گرایشات معینی در جنبش موسوم به کمونیسم تاریخچه خودش را دارد و ابداع کنندگان اولیه این لقب در دوران استالین و یا جریاناتی که در انشعابات بعدی در بستر رسمی این کمونیسم عنوان مارکسیست لنینیست را برجسته کردند، از این عناوین درست مانند بسیاری از اصطلاحات مارکسیستی دیگر برای بیان اختلافات و منافع زمینی و عمدتا غیر سوسیالیستی ای سود جسته اند. بنظر من اینها نه فقط سوء استفاده هایی از اعتبار لنین بوده است، بلکه لنینیسم به تعبیری که من از آن دارم کاملا در تقابل با اینگونه "لنینیست ها" قرار می گیرد. سخن گویان بورژوا نیز به سهم خود می کوشند تا کل تجربه شوروی را بپای لنین بنویسند و آن را امتداد طبیعی خط مشی لنینی قلمداد کنند. این البته امروز بیشتر مد شده است. اینها فراموش می کنند که در روز خودش، در مقطع انقلاب اکتبر، حتی خود بورژوازی علنا به مقام لنین بعنوان یک انقلابی آزادی خواه و عدالت طلب اذعان کرده است. واقعیت این است که لنینیسم نه در افکار و اعمال احزاب حاکم بر شوروی و چین و آلبانی و نه در تجربه اجتماعی و سیاسی شوروی نمایندگی نمی شود. این احزاب و این تجربه به مسخ تمام و کمال لنین و افکار و اهداف او بنا شده اند.

لنین نماینده برشور برابری و آزادی و انسانیت بود. دیکتاتوری و بوروکراسی و سرکوب ملی و صف نان و گوشت را با هیچ توجیهی نمی شود به لنین چسباند.

از نقطه نظر اندیشه و پراتیک مارکسیستی لنین مقام برجسته ای دارد. اینگونه فرمولبندیها که لنینیسم، "مارکسیسم دوره امپریالیسم است" و غیره بنظر من پیش پا افتاده است. اهمیت لنین و سهم مشخص لنین در جنبش کمونیستی را باید در رابطه روشنی که او میان تئوری و پراتیک انقلابی برقرار می کند جستجو کرد. بنظر من لنین تجسم تمام و کمال وفاداری به تعبیر مارکس از کمونیسم بعنوان "ماتریالیسم پراتیک" است. سهم ویژه لنین، درک نقش اراده انقلابی

طبقه کارگر در سیر مادی جامعه سرمایه داری و درک دامنه عمل عنصر فعاله انقلاب کارگری بر زمینه عینیات اجتماعی در هر دوره است. لنین نگرش تکاملی و انفعالی حاکم به انترناسیونال دوم را عقب راند و همان تعبیر فعالی را از کمونیسم بدست داد که مورد نظر مارکس

است. اگر بخواهم بحثم را ساده کنم، سوسیالیسم قبل از لنین عمدتا "ضروری بودن و اجتناب ناپذیر بودن" سوسیالیسم را از مارکس آموخته است. لنین "امکان پذیری" سوسیالیسم در این عصر را تاکید می کند و عملا دست بکار تحقق آن می شود. درک لنین از تاریخ و از نقش پراتیک انقلابی طبقات در تحول تاریخی عمیقا مارکسیستی است. لنین برای این پراتیک جا باز می کند و آن را سازمان می دهد. می دانم که تعبیر بعدی و عمدتا خرده بورژوایی از اهمیت عنصر فعاله و عمل انقلابی به یک رگه ولونتاریستی، الیتستی و توطئه گرانه در سوسیالیسم منجر شد. اما هر مطالعه ساده نظرات و عمل سیاسی لنین نشان می دهد که او از این ولونتاریسم مبرا است. زیرا اولاً، عمل انقلابی برای لنین مفهومی اجتماعی و طبقاتی دارد و ثانیاً، لنین بهیچوجه از شرایط عینی و عینیات اجتماعی که دامنه پراتیک انقلابی طبقه را محدود و مشروط می کند انتزاع نمی کند.

بنظر من برای هر کس که به سوسیالیسم نه بعنوان یک ایده آل تزئینی، بلکه بعنوان یک امر عاجل و عملی نگاه می کند، برای هر کس که به تحقق عملی سوسیالیسم و انقلاب کارگری فکر می کند، لنین بعنوان یک متفکر و رهبر سیاسی همواره یک منشاء غنی آموزش و الهام خواهد بود.

منصور حکمت: مارکسیسم و جهان امروز (۵، ۶، ۷).
مجموعه آثار، جلد هشتم. ۱۹۹۲-۱۹۹۷. ۱۳۷۰-۱۳۷۶.

اساس سوسیالیسم انسان است، چه در

ظرفیت فردی و چه در ظرفیت جمعی.

سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به

انسان است!

منصور حکمت



The philosopher have only interpreted the world in various ways; the point, however, is to change it!

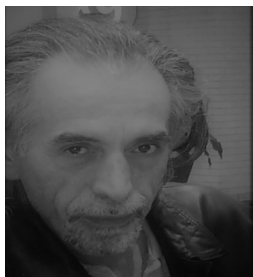
**KARL
MARX**

**WE
STILL NEED TO
CHANGE THE WORLD!**

کمونیسم تنها راه نجات بشریت است!

زنان افغانستان؛ نوری در تاریکی

سیاوش دانشور



یکی از امیدها و ظرفیت های بالای جامعه افغانستان زنان و جنبش آنها برای رفع تبعیض جنسی و جنسیتی است. در افغانستان رژیم آپارتاید اسلامی طالبان توسط آمریکا طی توافق قطر به تخت نشانده شد تا جامعه را بیش از پیش به تباهی ببرد. زنان، نیمی از جامعه، در روز روشن و مقابل چشم جهانیان به بردگی محض محکوم شدند و کل موجودیت و هویت و حقوق بدیہی شان زیر سیطره اسلام انکار شد. در این میان ناسیونالیست های متفرقه، مردسالارانی که از رانت قوانین اسلامی بهره می‌جستند، همینطور تفنگچی ها به جان زنان افتادند و این اواخر تنها اخبار در مورد دزدیدن زنان و تجاوز حکومتی به آنان بود. دمکراسی آمریکایی!!!

اما در روزهای اخیر بار دیگر زنان بپا خواستند. ابتدا انقلابیون مثل همیشه محدود بودند اما سرعت دریچه بروز اعتراض شدند و هزاران نفر در هرات ابراز وجود کردند. عده ای از مردان شاید از سر ترس و احتمالاً از سر عقب ماندگی در این تظاهرات شعار «الله و اکبر» سر دادند، دلیل هرچه باشد تلاشی برای از میدان بدر کردن زنان و حل و فصل امور به طرق مردانه و اسلامی است. حقوق زن تفسیر بردار نیست، قومیت و مذهب نمی شناسند، حقوق زن انسانی و جهانی است.

خبر خوش حمایت زنان مهاجر افغانستانی در

وحشی ها در تهران با شعار «درس، کار، آزادی حق مسلم ماست» دست به تجمع و اعتراض زدند.

اجتماع تهران یک همبستگی ضروری علیه سرکوب زنان، تهاجم به اعتراض برحق، دستگیری شماری از آنان و تاکید بر حقوق غیر قابل بحث زنان بود. از این اعتراضات با تمام قوا حمایت کنیم. مسئله زن در ایران و افغانستان بشدت به هم گره خورده است. زنان افغانستان یک جنبش قابل اعتنا با ظرفیت بالا علیه یکی از ارتجاعی ترین و دست سازترین حکومت های اسلامی است.

زنان افغانستان نوری در تاریکی آن جامعه هستند. حکومت های ضد زن باید سرنگون شوند. مرگ بر طالبان چه در کابل چه در تهران!

۱۰ ژوئن ۲۰۲۶

آدرسهای تماس با
حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

دفتر مرکزی حزب

وریا روشنفکر

daftaremarkzy@gmail.com

voryaroushanfekr@gmail.com

رئیس دفتر سیاسی

رحمان حسین زاده

hosienzade.r@gmail.com

دبیر اجرایی

سعید یگانہ

saidwahedi25@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی

ناصر مرادی

moradi.naser@gmail.com

دبیر کمیته سازمانده

سیاوش دانشور

Siavash_d@yahoo.com

دبیر کمیته گردستان

صالح سرداری

sale.sardari@gmail.com

دبیر تشکیلات خارج

سعید آرمان

saeed_arman2002@yahoo.co.uk

دبیر کمیته تبلیغ

اسماعیل ویسی

esmail.waisi@gmail.com

نشریه حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

سر دبیر: سیاوش دانشور

Siavash_d@yahoo.com

هفتگی
کمونیست

هیئت تحریریه: پروین کابلی، سیوان کریمی، ملکه عزتی، رحمان حسین زاده، علی جوادی، سیاوش

دانشور، ناصر مرادی، وریا روشنفکر، امیر عسکری.

اگر برای کمونیست مقاله میفرستید:

سر دبیر در انتشار و رد و تلخیص مقالات آزاد است. کمونیست هفتگی تنها مقالاتی را منتشر میکند که برای این نشریه تهیه شدند. آخرین مهلت دریافت مطلب برای انتشار تا عصر روز پنجشنبه است. کمونیست شنبه ها منتشر میشود.

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

partow TV

@hekmatist

@patowtv

Hekmatist.org

Thepartow TV

@hekmatist1917

@PartowTV

@hekmatist party

@PartowTV

حزب حکمتیست در صفحات
اجتماعی

زنده باد سوسیالیسم!